اسوه‏ها

مالك اشتر

جواد محدّثى‏

شناخت چهره‏هاى الگويى در تاريخ اسلام، زمينه اسوه‏گيرى از آنان است. از اين‏رو در ادامه آشنايى با اسوه‏ها، به سيماى درخشان «مالك اشتر» بر مى‏خوريم كه شخصيت دوست داشتنى‏اش وى را محبوب دل‏ها ساخته است و همواره در طول تاريخ، بسيارى زبان به ستايش اين سرمشق ايمان و وفا و شجاعت و فداكارى گشوده‏اند.

مالك اشتر كيست؟

مالك بن حارث اشتر نخعى، زبده‏ترين يار حضرت على (ع) بود. وى از طايفه «نَخَع» و اهل يمن بود. ولادتش را چند سال قبل از بعثت پيامبر خدا (ص) نوشته‏اند.(1) دوران نوجوانى او همراه با سال‏هاى نخست طلوع اسلام در حجاز بود. ليكن توفيق ديدار پيامبر را نداشت. در عين حال، جوانى مؤمن، با صلابت و استوار شناخته مى‏شد كه به آيين اسلام گرويده بود. يك بار در حضور پيامبر (ص) از او نام برده شد، حضرت فرمود: «او مؤمنى راستين است».(2) اين گواهى از زبان پيامبر خدا (ص)، شخصيت بارز او را نشان مى‏دهد.

اين‏كه به او «اَشتر» مى‏گويند، به دليل ضربه‏اى بود كه در جنگ يرموك به چشم او وارد شد(3) و به همين سبب به مالك اشتر شهرت يافت.

آنان كه درباره او سخن گفته‏اند، وى را مردى هوش‏مند، زيرك، شجاع، شاعر، سخنور، با ايمان، استوار و قاطع دانسته‏اند. همه اين اوصاف، از او چهره‏اى محبوب پديد آورده بود.

ابن ابى الحديد درباره‏اش مى‏نويسد: مالك اشتر، مردى جنگ‏جو و شجاع بود و جزو بزرگان و رؤساى شيعه و از دوست‏داران شديد اميرالمؤمنين و يارى دهندگان او بود. اگر انسان قسم بخورد كه خداوند، ميان عرب و عجم شجاع‏تر از او جز استادش اميرالمؤمنين نيافريده، من گمان نمى‏كنم كه گناه كرده باشد.(4)

دوران پس از پيامبر

همه درخشش و نام‏آورى و شهرت مالك اشتر، مربوط به دوران حكومت حضرت على (ع) است. گرچه در زمان دو خليفه پس از پيامبر نيز در ميان مسلمانان مدينه حضور جدّى داشت و در صحنه‏هاى مختلف و نبردهاى گوناگون، جنگاورى پر توان بود، اما جوهره وجودش در زمان حكومت عدل علوى درخشيد.

يكى از مورّخان مى‏نويسد: قهرمان بزرگ، مالك اشتر، دو شخصيت داشت: يكى در دوران پيش از اسلام و سال‏هاى نخست بعثت و در زمان دو خليفه نخست پس از رسول خدا (ص)، كه در اين مقطع زمانى، چهره او چندان آشكار و شخصيتش چندان مطرح نبود. گرچه از شجاعان و رزم‏آوران زيرك شمرده مى‏شد، ولى چون بيش‏تر در صحنه‏هاى نبرد بود و در عرصه‏هاى سياسى حضور نداشت، تاريخ چندان نامى از او نبرده است.

شخصيت دوم او از دوران عثمان و از قيام مردم بر ضد خليفه سوم شروع شد و تا پايان عمرش كه مسموم شدن و شهادت در مسيرِ عزيمت به مصر بود ادامه يافت.(5)

از صحنه‏هاى حماسى مبارزات مالك اشتر، جنگ او با مرتدّان بود كه در زمان خليفه دوم صورت گرفت و به جنگ «اهل ردّه» معروف بود. او در دوران خلافت عثمان، از كسانى بود كه از سياست‏هاى خليفه انتقاد مى‏كرد و بر اجراى عدالت اجتماعى پاى مى‏فشرد و به رفتارهاى ناپسند و ظالمانه كارگزارانِ حكومتى اعتراض داشت.

وقتى صحابى انقلابى، ابوذر غفارى در تبعيدگاه ربذه به شهادت رسيد و كسى نبود كه بر جنازه آن تبعيدىِ غريب نماز بخواند، مالك اشتر همراه جمعى به سفر حج مى‏رفتند كه عبور كاروانشان از ربذه بود. وقتى از درگذشت ابوذر آگاه شدند، او را غسل دادند و كفن كردند. مالك اشتر بر او نماز خواند و سپس آن شهيد غريب را به خاك سپردند. مالك اشتر كنار قبرش ايستاد و در ستايش از ابوذر و مبارزات او عليه انحرافات و اعتراض‏هايش بر ضد خلاف شرع‏هايى كه مى‏ديد سخنانى گفت و در پايان، كسانى را كه ابوذر را از حرم رسول خدا تبعيد كردند و موجب مرگ مظلومانه‏اش شدند نفرين كرد.(6)

اين عمل، نشانه حمايت مالك اشتر از مواضع سياسى ابوذر و دفاع او از آن شهيد بود و حمايت از حق به شمار مى‏رفت. خود مالك اشتر همراه 19 نفر ديگر، از سوى كارگزاران عثمان براى مدتى از كوفه به شام تبعيد شدند. پس از بازگشت به كوفه، وقتى خلاف‏هاى حكومت عثمان و واليان او را ديد، دوباره فرياد اعتراض بر آورد و براى بار دوم او را به «حمص» تبعيد كردند.(7)

در كنار امام على (ع)

حضرت على (ع) سخنى زيبا درباره مالك اشتر دارد كه پس از شهادت او فرموده است و آن سخن اين است: «رحم اللّه مالكاً، كان لى كما كنت لرسول اللّه؛(8) خداوند، مالك را رحمت كند، او براى من آن‏چنان بود كه من براى رسول خدا (ص) بودم.»

اين جمله، عمق اخلاص، وفا، فداكارى و جان‏نثارى مالك اشتر را در راه حق و دفاع از ولايت و اهل بيت مى‏رساند.

وقتى امام على (ع) به خلافت رسيد، فتنه‏گران در بصره و شام، عليه او به فعاليت پرداختند و جنگ‏هاى داخلى پيش آمد. مالك اشتر در هر سه جنگِ جمل، صفّين و نهروان در كنار امام على (ع) بود و در يارى آن امام معصوم فداكارى مى‏كرد. در جنگ جمل كه پيمان شكنان بر ضد على (ع) به راه انداختند، مالك اشتر در كوفه، با سخنان شورانگيز خويش، مردم را بسيج مى‏كرد و به يارى حضرت على (ع) فرا مى‏خواند. وى توانست جمعيت انبوهى را به حضور در ميدان مبارزه با آن جنگ افروزان بكشاند و خودش در همه صحنه‏هاى جنگ حضور داشت و حماسه‏ها و رشادت‏هاى عظيمى از خود نشان داد و ضربه‏ها و شكست‏هاى سختى را بر سپاه بصره وارد كرد و از عناصر مؤثّر در شكست و هزيمت مخالفان امام در جنگ جمل بود.

بعد از جنگ جمل، حضرت على (ع) مالك اشتر را براى مدتى به استاندارى جزيره (بخشى از سرزمين عراق) گماشت، تا آن‏كه حادثه جنگ صفّين پيش آمد. فتنه‏گران شام به سركردگى معاويه و دسيسه‏هاى عمر و عاص، لشكرى براى جنگ با على (ع) آراستند و در منطقه صفّين، جنگى خونين به مدت 18 ماه پيش آمد و هزاران نفر از دو طرف كشته شدند.

يكى از چهره‏هاى قهرمان كه در جنگ صفّين، به حمايت امام وارد صحنه شد و در حساس‏ترين لحظات، بيش‏ترين فداكارى‏ها را از خود نشان داد و تا آخر جنگ، يك لحظه در ادامه نبرد با آن تبه‏كارانِ آشوب‏گر ترديدى به دل راه نداد، مالك اشتر بود.

مالك، يكى از فرماندهان شجاع سپاه على (ع) در اين جنگ عظيم بود. آن حضرت در نامه‏اى كه حكم فرماندهى مالك را به او ابلاغ كرد، خطاب به دريافت كنندگان نامه نوشت: «من كسى را به فرماندهى گماشتم كه نه بيم سستى و لغزش او مى‏رود، نه در نبرد، كندى و درنگ مى‏كند و نه آن‏جا كه درنگ و تأمّل لازم است شتاب بيهوده مى‏كند. از او اطاعت كنيد و تحت فرمانش با دشمن بجنگيد.»(9)

در گرماگرم نبرد صفّين، زبان پر توان و حنجره پر خروش مالك، در تحريك و تشجيع ياران على (ع) براى جنگ با متجاوزان شام، بسيار مؤثّر بود. خطبه‏ها، رجزها و شعرهاى او، روح شجاعت و رزم‏آورى را در سربازان جبهه حق مى‏دميد.

وقتى دسيسه و فريب‏كارى سپاه معاويه با «قرآن بر نيزه كردن»، عده‏اى از ساده لوحان سپاه على (ع) را متزلزل ساخت و از امام خواستند كه نبرد را متوقف كند، مالك اشتر در آستانه يك پيروزى بزرگ و وارد كردن شكست نهايى به سپاه شام بود و حاضر نبود جنگ را متوقف كند و مى‏دانست كه آن يك فريب است و قرآن ناطق، على (ع) است و بايد تا شكست دشمنان به نبرد ادامه داد. اما فشار گروهى از سپاه على (ع) بر آن حضرت تا حدّى بود كه امام مجبور شد به مالك اشتر پيغام دهد كه دست از جنگ بكشد و عقب‏نشينى كند. اين كار، بر مالك بسيار سنگين بود، ولى با دلى خونين و خاطرى مكدّر و آزرده، اطاعت فرمان امام را بر خود لازم ديد و دست از جنگ كشيد.(10)

وى امام را مولا، مقتدا و پيشواى لازم الاطاعه خود مى‏دانست و فرمانبردارى از او را تكليف الهى مى‏شمرد. در يكى از خطبه‏هايش در بحبوحه جنگ، اين بينش و بصيرت را چنين به سربازان منتقل مى‏كرد: «كسى همراه ماست كه پسر عموى پيامبر است، شمشيرى از شمشيرهاى خداست، اولين كسى است كه دعوت پيامبر را پذيرفت و در كنار او به نماز ايستاد و تا آخر عمر، هيچ خطايى از او سر نزده است. او دين‏شناس و آشنا به حدود الهى است. اى همراهان! بدانيد كه شما بر حق هستيد و دشمنان شما باطل‏اند. شما در حالى با معاويه مى‏جنگيد كه جمعى از مسلمانان صدر اسلام كه در ركاب پيامبر با كفار مى‏جنگيدند، كنار شما هم‏رزم شمايند، در حالى‏كه در جبهه معاويه كسانى قرار دارند كه در جبهه دشمنان پيامبر و زير پرچم شرك و كفر بودند. فقط كسى در مبارزه با اين قوم تبه‏كار به ترديد و شك مى‏افتد كه دل مرده باشد. شما يا پيروز مى‏شويد يا به شهادت مى‏رسيد و در هر صورت، شما پيروزيد و به «احدى الحسنين» دست مى‏يابيد... .»(11)

اين سخنان، عمق بصيرت و بينش درست او را نشان مى‏دهد.

شهادت‏

سرانجام، نبرد خونين صفّين به پايان رسيد، ولى فتنه‏گرى‏هاى معاويه و عمر و عاص بر ضد حكومت امام، پايان نيافت و هر روز در منطقه‏اى بلوا و غارت به پا مى‏كردند. در آن دوران، محمد بن ابى‏بكر از سوى اميرالمؤمنين (ع) استاندار مصر بود. ولى فتنه‏گران بر ضد آن شخصيت مؤمن و مخلص كارشكنى و نافرمانى مى‏كردند تا نتواند مصر را اداره كند. امام (ع) به جاى او مالك اشتر را به استاندارى گماشت و دستور العمل بلند و بالايى براى او نوشت و شيوه حكومت را به وى يادآور شد. آن منشور مقدس و پربار كه به نام عهد نامه مالك اشتر، معروف است، در دست مالك بود تا به مصر برود و طبق آن عمل كند.

در ميان راه در جايى به نام «قُلزم»، مزدوران معاويه با دسيسه‏اى كه از سوى او و عمر و عاص ترتيب داده شده بود، مالك اشتر را مسموم كرده و به شهادت رساندند.

شهادت او بر امام على (ع) بسيار سنگين و تلخ بود. سخنانى كه امام در سوگ مالك اشتر بيان كرد، عمق تأثّر و اندوه آن حضرت را در فقدان او مى‏رساند.

شهادت مالك اشتر، معاويه را بسيار خرسند ساخت. شادى معاويه از كشته شدن مالك، جايگاه رفيع او را در دفاع از امام مى‏رساند. معاويه گفت: على، دو دست و بازو داشت. يكى را در صفّين قطع كردم (منظورش شهادت عمار ياسر بود)، ديگرى هم امروز قطع شد.(12)

مالك اشتر از نگاه امام على (ع)

امام على (ع) چه در نامه‏هايى كه خطاب به مالك اشتر يا درباره او نوشته و چه در سخنانى كه در سوك وى بر زبان آورده، به مقام والا و فضيلت‏هاى بى‏نظير او اشاره كرده است. به چند نمونه اشاره مى‏كنيم:

1 . امام پس از ماجراى حكميّت در جنگ صفّين، در نامه‏اى خطاب به مالك اشتر نوشت: «تو از كسانى هستى كه پشت‏گرمى من در استوارسازى دين و سركوبى غرور تبه‏كاران و نگهبانى مرزهاى پر خطر به توست... .»(13)

2 . آن حضرت در نامه‏اى خطاب به مردم مصر نوشت: «... يكى از بندگان خدا را به سوى شما فرستادم كه در ايام خوف و هراس، نمى‏خوابد و در لحظات دشوارِ مقابله با دشمن، از نبرد روى بر نمى‏گرداند. كسى كه بر تبه‏كاران فاجر، از شعله‏هاى آتش، سخت‏تر و سوزان‏تر است؛ يعنى مالك اشتر را. پس گوش به فرمان او باشيد و در راه حق از او اطاعت كنيد، چرا كه او يكى از شمشيرهاى برّان الهى است كه نه كند مى‏شود و نه از اثر مى‏افتد... .»(14)

3 . وقتى خبر شهادت مالك اشتر در مسير عزيمت به مصر به امام على (ع) رسيد، با اندوه و تأسف چنين فرمود: «خداوند، مالك را پاداشى نيكو دهد! اگر كوه بود، كوهى عظيم و با صلابت بود، و اگر سنگ بود، سنگى سخت و استوار بود... خدا مالك را رحمت كند. به عهد و پيمانش وفا كرد و سرانجام به ديدار خدا رفت. با اين‏كه پس از رحلت رسول خدا (ص) تعهّد كرده بوديم كه بر هر مصيبتى صبر كنيم، ولى مصيبت مالك، بسى عظيم است.»(15)

4 . در سخنى ديگر در پى شهادت مالك اشتر فرمود: «آيا زنان، فرزندى هم‏چون مالك به دنيا خواهد آورد؟ آيا كسى مانند مالك هست؟»

آن حضرت چند روز در فقدان مالك مى‏گريست و مى‏فرمود: «ديگر كسى هم‏چون مالك را نخواهم ديد.»(16)

5 . در نامه‏اى به محمد بن ابى بكر كه قبل از مالك اشتر استاندار مصر بود، نوشت: «... مردى را كه به ولايت و حكمرانى مصر فرستاده بودم (مالك اشتر) مردى بود كه خيرخواه ما و نسبت به دشمنانمان قاطع و سرسخت بود. خداى رحمتش كند كه روزگارش را به پايان رساند و به ديدار حق شتافت. ما از او راضى هستيم. خداوند از او راضى باشد و ثواب دو چندان به او بدهد.»(17)

اين شناخت و ديدگاه امام نسبت به آن سرباز رشيد جبهه حق، سبب شده بود كه در مواقع بحرانى و براى حساس‏ترين و خطيرترين مسئوليت‏ها، مالك اشتر را فرا بخواند و مأموريت‏هاى عظيمى را به او بدهد.

سپردن زمام منطقه حساس و پهناورى هم‏چون مصر به مالك اشتر و نوشتن آن عهد نامه بلند و بالا و پر نكته كه يك منشور عميق و جامع براى كشوردارى و حكومت بر اساس حق و عدل و مردم‏دارى و دين‏محورى است، همه گوياى شخصيت بارز مالك اشتر است.

پايان سخن را جمله‏اى زيبا از حضرت امام خمينى (ره) قرار مى‏دهيم كه به شخصيت بى‏نظير و جامع مالك اشتر اشاره دارد. مى‏فرمايد: «انسان اگر چنان‏چه آن جهت روحانيت اسلام را، آن جهت معنويت اسلام را حفظ بكند، يك آدم مى‏شود صد تا، يك آدم مى‏شود هزار تا. مالك اشتر، يك نفر نبود، مالك اشتر يك آدمى بود كه يك لشكر بود و بيش‏تر... .»(18)

و اين همان سخنى است كه امام درباره شهيد بهشتى هم فرمود: «بهشتى يك ملت بود.»

اميد است كه نسل امروز، راه اين اسوه‏هاى متعالىِ ايمان و جهاد و شهادت را بپويد و با سرمشق قرار دادن آنان، ادامه دهنده راه آن مؤمنان خدا باور گردد.

\* \* \*

پي نوشت ها:

1) اعيان الشيعه، ج 9، ص 41.

2) همان.

3) اشتر، يعنى كسى كه پلك چشمش آويزان و افتاده باشد. چشم مالك اشتر در نبرد يرموك آسيب ديد و پلك پايين يك چشمش آويزان بود.

4) على‏اكبر ذاكرى، سيماى كارگزاران على بن ابى طالب، ج 2، ص 85؛ به نقل از: شرح ابن ابى الحديد، ج 15، ص 98 و سفينة البحار، ج 1، ص 687.

5) اعيان الشيعه، ج 9، ص 41؛ به نقل از: استاد على الجندى.

6) على‏اكبر ذاكرى، سيماى كارگزاران على بن ابى طالب، ج 2، ص 86.

7) اعيان الشيعه، ج 9، ص 41.

8) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 98.

9) وقعة صفّين، ص 154.

10) اعيان الشيعه، ج 9، ص 39.

11) همان، ص 40.

12) شيخ مفيد، الاختصاص، ص 81.

13) انّك ممّن استظهر به على اقامة الدّين... (شرح ابن ابى الحديد، ج 6، ص 74).

14) نهج البلاغه صبحى صالح، نامه 38؛ شيخ مفيد، الاختصاص، ص 80.

15) امالى مفيد، ص 83؛ نهج البلاغه صبحى صالح، حكمت 443 (با اندكى تفاوت در تعبير).

16) شيخ مفيد، الاختصاص، ص 81.

17) بحار الانوار، ج 33، ص 593؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 78.

18) صحيفه نور، ج 6، ص 265.